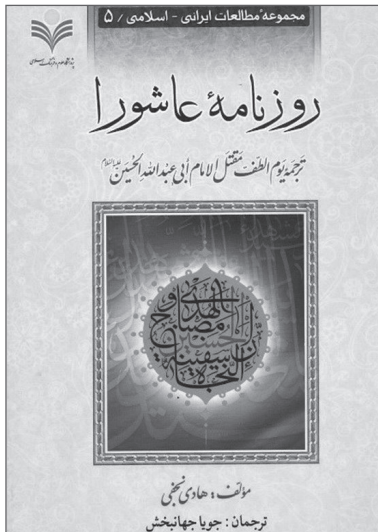


گزارشی از مراسم رونمایی از کتاب «روزنامه عاشورا»

۱۵۴-۱۳۶

د



آیین رونمایی از کتاب روزنامه عاشورا ترجمه آقای جويا جهانبخش از کتاب يوم الطف مقتل الإمام أبی عبدالله الحسین (علیه السلام) نوشته آیه الله شیخ هادی نجفی در تاریخ پنجشنبه ۱۹ مهرماه سال ۱۳۹۷ در سالن اجتماعات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شعبه اصفهان برگزار شد و چهارتن از استادان در باب این کتاب و ویژگی های آن به ایراد سخنرانی پرداختند که در ادامه متن سخنان ایشان تقدیم می شود.

۱- سخنان استاد دکتر محمد علی مهدوی راد:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلاة والسلام على رسوله،
رسول الله و على آله الله.

الحمد لله على التوحيد والحمد لله على الرسالة والحمد لله على الولاية
والحمد لله على القلم والعلم والكتابة.

خوشحالم که در محضر شما عزیزان، نکاتی را درباره کتاب ارجمند «روزنامه عاشورا» عرض خواهم کرد. بخشی از سخنان من، به چگونگی ترجمه کتاب اختصاص دارد و بخش دیگر، که بر آن تأکید بیشتری دارم، درباره بهره ای است که می توانیم از این کتاب و امثال آن ببریم. این کتاب - با عنوان لطیف «روزنامه عاشورا» و با مقدمه ای بسیار خوب، گویا و کوتاه - فقط به حوادث روز عاشورا پرداخته است. در بخش اعظم کتاب، موضوعی پیگیری شده که متأسفانه در مطالعات ما - البته بیشتر در محافل و مجالس ما - مغفول مانده است. ای کاش به همان اندازه که در میراث مکتوب ما به موضوع معرفی و چهره نمایی از اصحاب امام حسین (ع) اهمیت داده می شود، در هنگامه سترگ برگزاری محافل عاشورایی هم به آن پرداخته شود. اگر در این محافل، گاهی از یکی از اصحاب یا حاضران در آن هنگامه نبرد یادی می شود، برای آن است که بتوانند اندکی اشک بگیرند یا جلسه را به حزن آمیخته کنند. حقیقت این است که با اینکه این اردو از نظر کمی بسیار خرد است، از نظر کیفی، به معنی واقعی کلمه، یک جهان است؛ یک دنیا با همه عظمت ها، فرازمندی ها، بلندی ها، ارجمندی ها و ارزش ها. بن مایه های این مباحث، در گزارشی که در این کتاب، به طور دقیق درباره این عزیزان آمده، تبیین شده است. اگر هم در مواردی موضوع به تحلیل و نقد و بررسی نیاز داشته، نویسنده به خوبی از پس آن برآمده است.

سبک نثر دوست عزیز و فرزانه ما، آقای جويا جهانبخش، برای عزیزانی که اهل کتاب و کتاب خواندن هستند، روشن است؛ نشرایشان نشر فاخری است، نثری آمیخته به واژگان نو و کهن تمدن اسلامی که اگر افزون گویی نباشد شاید بتوان آن را نثری بیهقی وار و درخور توجه دانست. تأملات دقیقی در امر ترجمه صورت گرفته است. نکته بینی ها، جمله سازی ها و واژه سازی ها، به جا و مناسب است. من به چند نمونه از آن اشاره می کنم:

روزنامه عاشورا، هادی نجفی، ترجمه جويا
جهانبخش، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ
اسلامی، ۱۳۹۷

در صفحه ۵۶، ترجمه بسیار جالب و دقیقی از عبارت «الدعی ابن الدعی» به چشم می‌آید که نوشته‌اند: «خشوک خشوک زاده» بجای «حرامزاده پسر حرامزاده» که (شاید) یک جور نارواگویی دارد. من اولین بار است این ترجمه را می‌بینم.

در صفحه ۵۷، ترجمه دقیقی از کلمه «جبن» (به جای ترسوئی، بزلی و...) ارائه شده یعنی «بَدِلی»، که به نظر من قابل توجه است.

در صفحه ۲۵۱، درباره واژه «قِرَاع» و در صفحه ۲۵۱ در خصوص کلمه «سَطَاع» (بروزن کتاب)، توضیحات مفصل و ارزشمندی ارائه کرده و نشان داده‌اند که بسیاری از مقاتل نویسان خوب در سده اخیر با این واژه «سَطَاع» مشکل داشته و نتوانسته‌اند عبارت را به سامان برسانند. در نهایت، بعد از آنکه متن تبیین شده، ترجمه لطیف و شورانگیزی از آن به دست داده‌اند که چنین است: «امروز ما را کوباکوب در راه دفاع از حسین خوشایند است؛ شمشیرزدن و گرز کوفتن».

همچنین، با توضیحی، «رحیب الصدر» را «گشاده دل» ترجمه کرده‌اند: «تا پیش از بردمیدن سپیده به حضور آن والاتبار سرفراز آزاده گشاده دل فروآیی».

از این دست نکته‌سنجی‌ها در ترجمه متن، بسیار زیاد است. افزون بر این، گاهی توضیحات به اندازه یک مدخل مطلب دارد؛ برای مثال، توضیح درباره «ابن راعیه المعزی» که پسر بزرگان است؛ یا آنچه درباره «قطیفه» نوشته‌اند؛ بسیاری از مترجمان عین این کلمه را در متن ترجمه آورده‌اند و بعضی، آن را «پیراهن» ترجمه کرده‌اند.

به مناسبت کلمه «مرتجز»، درباره اسب‌ها و آنچه رسول الله (ص) بر آن سوار می‌شدند، سخن گفته‌اند و معنی «مرتجز» و «مرتجز» را توضیح داده و معلوم کرده‌اند که کدام یک درست است.

امام حسین (ع) در شب عاشورا فرمودند: «هذا الليل قد غشيكم فأتخذوه جَمَلًا؛ معنی این عبارت، همیشه در ذهن من چنین بود: او را سپر بگیرد و طوری که حالت حایل داشته باشد، برآید. آقای جهان بخش به درستی این عبارت را با مثل عربی «اتخاذ الليل الجمال» پیوند داده و بر پایه متون کهن ادبی نشان داده‌اند که چه قدر این متن، لطیف و زیباست.

«فبعث معه المجففة؛ یا: المجففة»: بسیاری از مترجمان، حتی مرحوم شعرانی، عین کلمه «مَجْفَفَه» را در ترجمه آورده‌اند. اینجا تعبیری از قلممان تراویده برای حضرت آقای جهان بخش: اما محقق بُنادل ما بر پایه متون کهن ادبی عربی و فارسی نشان داده‌اند که سخن از برگستان است و «مَجْفَفَه» برگستان داران اند. هم از شعر فارسی، هم از لُغَتِ عربی و هم از متون کهن ادبی نشان داده که اینجور باید ترجمه شود. این توضیح به اندازه یک مدخل دو تا سه صفحه‌ای است.

درباره جمله بسیار مهم امام (ع) که در خطاب به ابوثمامه فرمودند: «المصلين الذاکرين»، شرح سودمند و ارزشمندی ارائه کرده‌اند.

توضیح «اختلف اعناق فرسیهما» هم قابل توجه است که نقدگونه‌ای هم در اینجا به علامه مجلسی دارند و من جسارتاً عرض کردم که شاید این نقد مورد بحث و نقاش باشد.

از همین دست است: توضیح بسیار خوب در صفحه ۱۸۱ درباره «قِرة العين» و همسان و همسوبا «قریر العین»؛ توضیح کارآمد درباره «الرائد لایکذب».

در صفحه ۲۴۷، عبارت «ثم خرج فقوی فی الطریق» ظاهر خیلی صریحی دارد ولی ایشان آن را با ترجمه‌های کهن قرآن کریم پیوند داده‌اند و ترجمه خاصی به دست داده‌اند.

همچنین، در صفحه ۲۸۳، در ترجمه بخشی از شعر «عون بن عبد الله جعفر»، عبارت «شهید الصدق» را توضیح

داده‌اند و... .

حضرت استاد نجفی بعضی از کلمات را متفاوت با ضبط‌های معمول، خوانده‌اند که ایشان (مترجم) نشان داده‌اند که براساس منابع، این ضبط‌ها درست‌تر است؛ مثلاً عمرو الجندعی را صحیح دانسته‌اند، نه عمرو الجندعی.

در متن آیت‌الله نجفی، در موارد متعددی از عبارت، رفع تصحیف یا رفع تحریف شده است. آقای جهان‌بخش این موارد را استوارسازی کرده‌اند و مطالب بیشتری درباره آن‌ها آورده‌اند.

همچنین، درباره گزارش‌های تاریخی، مؤلف، دقت‌های تأمل‌برانگیزی کرده‌اند؛ مثلاً درباره «وهب بن وهب» یا «عبدالله بن عمیر» و موارد دیگری از این دست.

به نظر من با ترجمه‌ای بسیار فاخر و دقیق روبه‌رو هستیم. متن از نوشته‌های «باری به هر جهت» دور است. در آن قلم‌کشی نشده و با ارزیابی اقوال، آنچه درست و بهنجارتر تلقی شده، در متن آمده است.

بخش دوم و مهم مبحث من به نام «بهره‌ما»، به بهره‌گیری ما از این‌گونه کتاب‌ها اختصاص دارد.

پیشنهاد می‌کنم ان‌شاءالله در چاپ‌های بعدی، فهرست‌هایی به پایان کتاب افزوده شود؛ مانند فهرست اصحاب، اصحاب حضرت علی (ع)، زنان، موالی، عرب‌ها و... این فهرست‌ها بیش از چهار-پنج صفحه را نمی‌گیرد.

من، سالها پیش، در مقاله‌ای با عنوان «آوردگاه طغ در نگاه قرآن» بیان کردم که شماری از کسانی که در کربلا حضور داشتند از موالی و بعضی از عرب‌ها بودند، و عرب‌ها از بنی‌هاشم، صحابه، اصحاب حضرت علی (ع) و مردمانی از حجاز، کوفه و... بودند.

آنچه من می‌خواهم در ادامه عرض کنم این است: برای چه این کتاب‌ها را می‌نویسیم؟ چرا مثلاً حملة حیدری نمی‌نویسیم؟ چرا باید از کربلا بنویسیم و با این هوشمندی روز عاشورا را انتخاب کنیم، که بیشتر، اصحاب امام (ع) در آن نقش دارند. آنچه که اصحاب انجام دادند در مرئی و منظر امام بود و به‌گونه‌ای عملشان مورد تقریر امام بود. اگر امام (ع) فرمودند: «لکم فیه اسوه»، این «فیه» همه این ماجراست و همه این عزیزان را دربردارد. کمی تأمل درباره شأن و شخصیت این اصحاب در گزارش‌های این کتاب، خواننده را به اعجاب وامی‌دارد. به نظر من، جوهره امامت یا نگاه ولایت، از این‌ها، چهره‌های عجیب و غریبی ساخته است.

فقط در این کتاب نیست؛ در منابع دیگر هم این گزارش‌ها هست. البته در این کتاب، منظم‌تر و دقیق‌تر بیان شده‌اند. امکان ندارد کسی این رزم‌سرودها و به اصطلاح: رجزها را و این گفت‌وگوها را بخواند و در مقابل این همه عظمت، یکسره تعظیم و خشوع نشود. «زهیر» خطاب‌های ایراد کرد و دشمن عربده‌کشی کرد و بعد، کسی گفت: «به همین زودی‌ها کذا و کذا». زهیر گفت: «اذا بالموت تخوفنی فوالله لکموت احب الی من الخلد معکم؛ مرا از مرگ می‌ترسانید؟ سوگند به خدا،... «نحن و بیت الله اولی بالوصی / والله لایحکم فینا ابن الدعی». هر دو تعبیر «وصی» و «ابن الدعی» درخور تأمل است. علامه امینی نشان دادند که در زمان خود پیغمبر اکرم، حضرت علی (ع) به وصی شهره بود و تعبیر وصی برای شاعران ما نکته‌دار بود. وقتی که «نافع بن هلال»، خروشان، مقابل لشکر آمد و حمله کرد (متن عربی را با کمی بازسازی از ترجمه یکی از عزیزان آورده‌ام)، کسی به عمرو بن حجاج گفت: «چرا با این‌ها درگیر شدی؟» و او گفت: «اگر شما هم بودید، همین کار را می‌کردید. گروهی بر ما تاختند؛ دست‌ها بر قبضه شمشیر، چونان شیران درنده که سواران را از چپ و راست نابود می‌کردند و درهم می‌هشتمند، به آغوش مرگ می‌رفتند و هیچ‌گونه امنی را نمی‌پذیرفتند». واقعاً نمی‌دانم در مواجهه با این چهره‌ها، در این وادی، داریم چه کار می‌کنیم. یکی از ویژگی‌های شخصیتی این افراد، در کنار عزت، نستوهی، شکوه‌مندی، ایستادگی، خندیدن به مرگ و مرگ را به بازی گرفتن، آگاهی و بیداردلی است؛ یعنی با آگاهی و هوشیاری و نیک‌اندیشی این مسیر را انتخاب کردند.

أنا بن هلال بجلی (یا جملی) أنا علی دین حسین و علی

هنگامی که نافع این رجز را خواند، کسی از لشکر دشمن در جوابش گفت: «انا علی دین عثمان»، نافع بلافاصله گفت: «انت علی دین شیطان». توجه داشته باشیم که حضرت علی (ع) فرمودند: «بنی امیه فتنه اند و حزب شیطانند». هریک از نکته هایی که در این رزم سرودها هست، به موضوعی اشاره دارد؛ یعنی هر جمله، بخشی را از آنچه امویان طی پنجاه سال ساختند، دگرگون کرد. عمرو بن حجاج از خویشان نافع بن هلال بود. خود او می گوید: «این ها اهل البصائر هستند، مردانی هستند که مرگ را به بازی گرفته اند». این اصحاب، هم در شب عاشورا و هم در مسیر، این عبارت زهیر را همه با هم گفتند: «علی نیاتنا و بصائرنا». وقتی امام (ع) توصیه فرمودند که شب را (به تعبیری که عزیزمان آورده بودند) بگیرید و بروید، هر کدام یک چیز گفتند و بعد، در آخر یک صدا گفتند که ما این جور انتخاب کردیم، با این آگاهی: علی نیاتنا و بصائرنا.

و اما نکته سومی که دلم می خواست به آن تکیه کنم، اتصال به ولایت است؛ ولایت به معنی درستش، اتصال به امام، اتصال به مرکزی که آن مرکز، هر کس را - که به او روی آورد - زیر و رو کرد. بخش عمده این رجزها، عشق به امام است: «امیری حسین فنعم الامیر/ سرور فؤاد البشیر النذیر». هنگامی که «عمرو بن جناده» این رجز را می خواند، حداکثر یازده یا دوازده ساله بود. نگاه امام و جوهره جان امام و نفس و کلام امام با این بچه چه کرده بود؟ معلوم می شود که قرآن در جانش تجلی پیدا کرده که: یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ (اسراء/ ۷۱).

به نامه رسان ابن زیاد گفتند: «چرا به اینجا آمده ای؟» گفت: «برای اطاعت از امامم (ابن زیاد)». ابوشعثا به او گفت: «عصیت ربک و اطعت امامک فی هلاک نفسک کسبت العار و النار و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیامة». انگار قرآن در جان این ها تجلی کرده بود. به نظر من، عظمت این کتاب در این است که این فضای فراموش شده را پیش چشم کسانی که می خواهند به عاشورا و به کربلا ببینند، ترسیم کرده است. عبارت کوتاهی درباره حر، به نقل از بزرگواری، می خوانم: سؤال طرح کرده که چه اتفاقی برای حرافتاد؟ واقعاً در یک روز بینش فلسفی اش عوض شد؟ تأملات کلامی و دقت های آنچنانی کرد؟ هرگز! حر روز عاشورا با حر روز تاسوعا چه تفاوتی دارد؟ این تغییر چیست، جز تغییر رهبری؟ تغییر امام و ولی. در این دگرگونی عظیم فقط رهبری تغییر کرده است و این تغییر رهبری است که فرد جنایتکار را برکشیده و او را تا بلندترین و متعالی ترین مقامی که انسان می تواند در زندگی بدان راه یابد، بالا برده است. داستان حربیانگرایان حقیقت است که تغییر رهبری و دانش یک رهبری تا چه اندازه می تواند انسان را پیش ببرد و در او اثر بگذارد. «لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسوله»، پیغمبر (ص)، امام هست، رسول هم هست. علی (ع) به نامه بسیار پلشتی که معاویه نوشته بود، جواب عجیبی دادند؛ در «الغارات» آمده که: این جور حرف زدن تو عملاً تکذیب انبیاست، اما این را بدان که «إِنَّ مُحَمَّدًا كَانَ زَعِيمًا أَمَامًا رَسُولًا» پیامبر امام بود، زعیم بود، رسول هم بود. «علامه طباطبایی به درستی فرمودند: هر نعمتی که در اختیار انسان است، اگر در مسیر ولایت قرار گیرد، نعمت است، وگرنه نعمت است؛ چون این ولایت اهل بیت و نگاه ولوی است که همه چیز را برای ما معنادار می کند. امام باقر (ع) فرمود: «خداوند قسم خورده است که لأعدّین کل امة دانت بولایة جائرو لأعفون کل امة دانت بولایة امام عادل»؛ برای اینکه امام عادل شما را به مقصد می رساند، نگاهش دگرگون کننده است و استفاده از چشم، گوش، دل، استعداد، هستی، فکر و ذهن را معنادار می کند. گمان می کنم بزرگ ترین نکته در این حادثه. که این کتاب هم به آن اشاره دارد. این است که این افراد با ولایت پیوند خورده اند؛ ولایتی که آنان را تا سرحد مرگ برد و موجب شد مرگ را به بازی بگیرند. امام موسی بن جعفر (ع) فرمودند: «وجدت علم الناس کلها فی اربع: ان تعرف ربک، ان تعرف ما صنع بک...». «ما صنع بک» را باید درست معنا کنیم؛ بعد، «ما اراد منک و ما یخرجک من دینک». (چند سال پیش، در جمع بعضی از دوستان به ترکیه رفته بودیم. پیرمردی بود که ابتدا، علیه ایران و شیعه صحبت کرد، اما بعد از جلسه روز آخر آمد و به من گفت: این روایت را بده تا من بنویسم. ای کاش همه جهان اسلام فقط به همین حدیث عمل می کرد). «ما صنع بک» تا کجا گسترده است؟ امام با هر کسی که در مسیر امام حرکت

می‌کند، این کار را می‌کند و این کتاب نشان داده که این یعنی چه.

این سه حدیث را کنار هم بگذاریم؛ علی (ع) فرمودند: «الامامة نظاماً للامة». در بعضی از چاپ‌های نهج البلاغه، این حدیث به صورت «الامانة نظاماً للامة» تحریف شده که بعضی از مترجم‌ها متأسفانه توجهی به آن نکرده‌اند. حضرت زهرا (س) در آن خطبة معجزگون. یا اصلاً معجز. (من دوست ندارم به آن خطبة فدکیه گفته شود، چون خیلی فراتر از فدک است؛ درونمایه این خطبه، بازشناسی میراث بعثت است) فرمودند: «و طاعتنا نظاماً للامة»؛ یعنی آن امامت در طاعت متبلور می‌شود، اگر این نباشد امامتی وجود ندارد. بعد، فرزند عزیزشان حضرت باقر (ع) فرمودند: «حبنا نظاماً للامة»؛ یعنی حب هم وقتی حب است که درونمایه اش اطاعت باشد. کربلاییان و عاشوراییان، عظمتشان در این بود. خوب است به آنچه بر زبان مطهر این عزیزان جاری شده و در این گونه کتاب‌ها آمده است، توجه شود و ما طلبه‌ها هم اگر کم و بیش منبر می‌رویم، گاهی از آن‌ها برای مردم بگوییم. من امیدوارم این تحقیقات بیاید. حضرت آیت الله نجفی. حتماً به شوخی. می‌فرمایند که [زمان] دیر شده و تمام شده و گذشته است، ... ماشاء الله جوانند؛ بیایند و ببینند و آثار ارجمند دیگری بیافرینند. ان شاء الله آقای جهان بخش هم با قلم بسیار شیوا و شیرینشان بنویسند و ترجمه کنند و حقایق بلندی را پیراکنند. ما به شناخت درست و دور از تحریف و آمیختگی به جهل، نیاز داریم. پیامبری، ولایت، نگاه الهی و نگاه نبوی و ولوی، یکسر آگاهی است و رشد و کرامت و عظمت و فرزاندگی.

باز هم سپاس می‌گویم، هم مؤلف جلیل‌القدر را و هم حضرت آقای جهان بخش را برای این ترجمه فاخر. از شما بزرگواران نیز برای تصدیع اعتذار می‌جویم و برای گوش دادن به مطالب سپاسگزارم.
و السلام علیکم ورحمة الله و بركاته.

۲- سخنان استاد محمد اسفندیاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ

پیش از اینکه درباره خود کتاب عربی يوم الّطف صحبت کنم، مقدمه‌ای را خدمتتان عرض می‌کنم.

پیش و پس از اسلام، برخی روزها خیلی مهم بودند که به آن‌ها «ایام العرب» می‌گفتند که امروزه به چنین روزهایی «مناسبت‌ها» گفته می‌شود؛ مثلاً می‌گوییم مناسبت‌های شمسی، مناسبت‌های قمری یا مناسبت‌های میلادی. چنین مناسبت‌هایی هم در میان عرب‌ها بود که به آن‌ها «ایام العرب» می‌گفتند. گاهی در یک روز پنج تاده مناسبت وجود داشت. بعضی، ایام العرب را شمارش کرده‌اند و گفته‌اند از هفتصد و پنجاه تا هزار و هفتصد روز وجود دارد.

کتاب‌های مستقلی درباره ایام العرب نوشته‌اند، مانند کتاب ایام العرب یا ایام العرب في الجاهلية یا ایام العرب في الاسلام. افزون بر این کتاب‌های مستقل، در ضمن برخی از کتاب‌ها، بحث‌های مفصلی درباره ایام العرب شده است؛ از جمله ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید بیشتر از صد صفحه به ایام العرب اختصاص داده و روزهای مهم عرب را بیان کرده است. همچنین، ابوالفضل میدانسی در کتاب مجمع الأمثال بحثی در این باره با عنوان «اسماء ایام العرب» مطرح کرده که از صد و سی و دو روز خاص عرب نام برده است.

اغلب این ایام از یاد ما رفته است، مثلاً یوم بدر. الان بسیاری شاید ندانند یوم بدر، یوم احد، یوم خندق یا یوم الحرة دقیقاً چه روزی بوده است. مثلاً می‌دانیم واقعه حرة، واقعه بسیار مهمی بود؛ اما آن روز را فراموش کرده‌ایم. واقعه حرة نسل‌کشی اصحاب و تابعان، از مهاجران و انصار بود. واقعه بسیار مهمی بود؛ ولی روزش فراموش شده است.

اما یک روز هست که هیچ‌گاه فراموش نشده و در ذهن و ضمیر همه مسلمانان و شیعیان باقی مانده که آن روز، روز عاشورا است.

از امام سجاد علیه السلام روایت کرده‌اند که «لَا يَوْمَ كَيْفِ الْحُسَيْنِ»؛ هیچ روزی مانند روز حسین و مانند روز عاشورا نیست. دقیقاً همین جمله را در بحار الأنوار هم دیدم که از عبدالله بن عمر نقل شده است یا از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: «هَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ»؛ هیچ روزی - در مصیبت - مانند این روز نیست.

به نظرم مؤلف محترم، حضرت آیه الله نجفی، موضوع بسیار خوبی را برای تألیف و تحقیق انتخاب کرده‌اند؛ روزی فراموش نشدنی در جهان اسلام و در میان شیعیان. یعنی از همه آن اسماء العرب و ایام الاسلام، این روز از روزهای فوق العاده مهم است و سزاوار این بود که ما فقط درباره این روز چندین و چند تک‌نگاری داشته باشیم. اهمیت کتاب یوم الظف در این است که برعکس بسیاری از آثار عاشورایی، مسئله محور است، نه موضوع محور. بسیاری از آثار عاشورایی ما موضوع محورند؛ یعنی موضوع تألیفشان را امام حسین علیه السلام (من الولادة إلى الشهادة) قرار داده‌اند یا مؤلف دیگری در نوشته خود، درباره امام حسین علیه السلام از قیام تا شهادتش سخن رانده است؛ اما در این کتاب، مسئله، جزئی‌تر بررسی شده است یا به عبارت دیگر، از آن همه مسئله، بر روز عاشورا تأکید شده است. این‌گونه تحقیقات است که همیشه کاروان علم را به جلو حرکت می‌دهد، وگرنه با آن همه کلی‌گویی‌ها به هیچ‌وجه نمی‌توان گره‌گشایی کرد.

اگر قیام امام حسین علیه السلام را به جدولی تشبیه کنیم، وظیفه هر یک از ما آن است که یکی از خانه‌های این جدول را پُر کنیم. برخی می‌خواهند تمام این جدول که شاید صد خانه یا صدها خانه دارد، پُر کنند. کسانی که می‌خواهند تمام این جدول را پُر کنند، هیچ مسئله‌ای را نمی‌توانند حل کنند و حاصل تلاششان همین کتاب‌های عاشورایی است که می‌بینید. فقط در این هفتاد سال اخیر، چهار هزار عنوان کتاب درباره امام حسین علیه السلام به فارسی و عربی نوشته شده است. اگر هر یک از این چهار هزار عنوان کتاب به دنبال حل مسئله بوده باشند، باید چهار هزار مسئله حل شده باشد که حل نشده است؛ به دلیل اینکه همه این کتاب‌ها موضوع محورند، نه مسئله محور. هر کسی باید یک موضوع را انتخاب کند؛ مثلاً محقق فقط یوم الظف را کار کند، محقق دیگری فقط رجزها را کار کند، دیگری فقط خاندان اهل بیت از اصحاب ائمه را کار کند یا محقق فقط درباره مالی تحقیق کند. مسئله باید ریزشود تا بتوان نتایج استخراج کرد. به نظر من کتاب یوم الظف از این لحاظ کتاب مهمی است.

از اصل کتاب می‌گذریم و به ترجمه آن می‌پردازیم. ترجمه این کتاب با عنوان روزنامه عاشورا، هم ترجمه است، هم تصحیح و هم اعراب‌گذاری؛ یعنی حضرت استاد جو یا جهان‌بخش، سه فعالیت علمی و پژوهشی در این کتاب انجام داده است. ایشان تمام متن را به دقت اعراب‌گذاری کرده است.

جای بسی تعجب است که نویسندگان فارسی آیات قرآن را با اعراب می‌نگازند، ولی روایات را بدون اعراب درج می‌کنند. از این روایات قرآن را با اعراب درج می‌کنند که قرآن کنارشان است و می‌توانند اعراب آیات را ببینند یا از نرم‌افزارهای کامپیوتری استخراج می‌کنند؛ اما اعراب روایات را نمی‌گذارند. اگر روایات اعراب‌گذاری نشود، فایده‌ای برای خواننده فارسی ندارد. دلیل اینکه روایات را اعراب‌گذاری نمی‌کنند، این است که یا نمی‌توانند دقیق همه روایات را اعراب‌گذاری کنند، یا اینکه زمان زیادی را باید صرف اعراب‌گذاری کنند. این، درست نیست. بر این اساس، در هر نوشته‌ای که حدیثی از امام معصوم علیه السلام نقل می‌شود باید اعراب‌گذاری کنیم تا خواننده فارسی زبان متوجه شود؛ حتی برای خواننده عرب زبان هم اعراب‌گذاری بسیار نیکوست. این نکته اول در ترجمه این کتاب است.

نکته دوم اینکه مترجم ضمن ترجمه کتاب سعی کرده است اشکالات متن را هم رفع کند؛ مثلاً در متن کتاب از کسی نام برده شده است به نام «صحاك مشرفی». در خیلی از منابع با همین نام بیان شده است؛ یعنی صحاك مشرفی. مترجم محترم به این منابع بسنده نکرده است و درباره این نام تحقیق کرده است. ایشان با دقتی که

صرف کرده، به این نتیجه رسیده است که نام این فرد «مشرقی» نیست، بلکه «مشرقی» است؛ یعنی جناب جو یا جهانبخش اینجاست؛ بلکه مُلَانَقَطی است. درخصوص یک نقطه تحقیق کرده که «مشرقی صحیح است یا مشرقی!» و منابع را هم بیان کرده است.

نکنه سوم، درخصوص ترجمه آقای جهانبخش است. البته بیشتر مطالبی را که آقای جهانبخش ترجمه کرده اند، دیگران هم به کرات و مرات ترجمه کرده اند؛ اما «زین حَسَن تا آن حَسَن، صد گزرسن!» این ترجمه با ترجمه های دیگر بسیار بسیار متفاوت است که به دو نمونه آن اشاره می‌کنم؛ دو نمونه سهل ممتنع.

زمانی که امام علیه السلام مسلم بن عقیل را برای تحقیق به کوفه می‌فرستد، مسلم تحقیق می‌کند و نامه‌ای به امام می‌نویسد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ أَمَّا بَعْدُ... فَإِنَّ الْرَائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ...»

رائد یا همان پیشاهنگ، به قوم خودش دروغ نمی‌گوید. مسلم می‌گوید: ای اباعبدالله من به شما دروغ نمی‌گویم. کوفه را بررسی کردم و این تعداد افراد با شما بیعت کرده اند و در نهایت، وضع کوفه این‌گونه است. پیشاهنگ، یعنی رائد به قوم خودش دروغ نمی‌گوید. این عبارت را همه بدین‌گونه ترجمه کرده اند. افراد فارسی‌زبان وقتی این عبارت را می‌خوانند، این سؤال را می‌پرسند که چرا پیشاهنگ به قوم خودش دروغ نمی‌گوید. ممکن است پیشاهنگ دروغ بگوید! من یک نفر را پیشاهنگ می‌کنم که الان از قم برای من خبر بیاورد. شاید برای من خبر دروغ بیاورد. اینجاست که مترجم محترم در پاورقی با اشاره به منابع متعددی توضیح داده اند که منظور از پیشاهنگ چیست و به چه دلیلی پیشاهنگ به قوم خودش دروغ نمی‌گوید. این نکته‌ای است که همه مترجم‌ها از کنارش رد شده اند. به نظرشان خیلی سهل رسیده، اما ممتنع است و باید درباره آن تحقیق کرد.

نمونه دیگر اینکه، یکی از قاتلان امام، وقتی امام علیه السلام را می‌کشند، سر امام را به دست می‌گیرد و در قالب شعری می‌گوید: «أَوْ قَرَّكَابِي فَضَّةً وَ ذَهَبًا / أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبًا». ترجمه این بیت بسیار روشن است. می‌گوید: رکاب من را از طلا و نقره پُر کن. چرا؟ چون من رفتم آن پادشاه محجب پرده‌نشین را کُشتم. اینجا، مترجم به هردو مصراع دقت کرده است. مترجم هم اینجا از این عبارت «أَوْ قَرَّكَابِي...» رد نشده است. «رکاب من را از طلا و نقره پُر کن» یعنی چی؟ مگر رکاب مثلاً کاسه‌ای است که این کاسه را از طلا و نقره پُر کنند؟ یا اینکه از آسمان تا رکاب من را از طلا و نقره پُر کن؟ یا اینکه از زمین تا رکاب من را از طلا و نقره پُر کن؟ از کجای زمین؟ مترجم درباره این عبارت هم تحقیق کرده و در ترجمه، فریب معنای رکاب را نخورده است. در ترجمه نباید فریب معنای اول یک کلمه را بخوریم.

شاید معنای دوم و معنای سوم یا معنای پنجم مراد باشد. همه مترجم‌ها رکاب را به رکاب ترجمه کرده اند؛ چون در کتاب‌های لغت اولین معادل رکاب همین زین حیوان است. ایشان فریب معنای اول را نخورده است. معانی دیگر رکاب را نیز دیده است. متوجه شده است که رکاب به معنای شتر و مرکب هم است. «أَوْ قَرَّكَابِي فَضَّةً وَ ذَهَبًا...»؛ یعنی مرکب من را از طلا و نقره پُر کن و به عبارت دیگر، یک بار طلا و نقره به من بده یا شتر من را از طلا و نقره پُر کن.

شاهد این معنا چیست؟ مترجم محترم می‌توانست شواهد متعددی بیان کند. یک شاهد می‌تواند این باشد که امام علیه السلام طبق روایت، هنگامی که به کربلا رسید، فرمود: «ههنا والله محظ رکابنا»؛ اینجا جای فرود آمدن رکاب ماست؟! نه، جای فرود آمدن شتران ماست؛ جای فرود آمدن مرکب‌های ماست. مترجم به این نکته دقت کرده است. بیشتر مترجمان یا همه مترجمان، این واژه رکاب را درست ترجمه نکرده اند و رد شده اند.

«... أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبًا»؛ من آن پادشاه پرده‌نشین را کُشتم. مگر امام حسین علیه السلام پرده‌نشین بودند؟ امام حسین علیه السلام که وسط میدان بود. شش ماه در بیابان‌ها و از این شهر به آن شهر و از این منزل به آن منزل در حرکت بود. پرده‌نشین یعنی چه؟ آقای پاینده ترجمه کرده اند: «من پادشاه پرده‌دار را کُشتم». پرده‌دار هم اصلاً درست نیست.

مترجم دیگری ترجمه کرده است: «من آن پادشاه مجهول القدر را گشتم». به نظر، آقای جهانبخش به این نکته توجه داشته است که «دلالة اللفظ على تمام ما وضع له مطابقة و على جزئه تضمن و على الخارج التزام»؛ بر این اساس، آقای جهانبخش دلالت التزامی آن را اخذ کرده و گفته است آنچه از احتجاج ملک در اینجا اراده شده، همان رفعت مقام اوست؛ چرا که پادشاه همیشه در احتجاج است.

الان هم رؤسای ما، چند نفر مسئول دفتر دارند. چند گردنه را باید عبور کنی که به آن مسئول برسی. پادشاه هم همین‌گونه و در احتجاج است؛ لذا مترجم محترم بنا به دلالت التزامی ترجمه کرده است که: من آن پادشاه بلند پایه را گشتم. چون امام که مُحَجَّب نبود.

این دقت‌ها در ترجمه کتاب بسیار بسیار زیاد است.

کاش این کتاب واژه‌نامه‌ای می‌داشت؛ یعنی شما کتاب‌های ترجمه از زبان انگلیسی، فرانسه و آلمانی را که می‌بینید، آخرشان واژه‌نامه‌ای دارند و معادل‌های واژه‌ها را درج کرده‌اند. در ترجمه‌های عربی ما مطلقاً چنین واژه‌نامه‌ای وجود ندارد؛ چون مترجمان ما اصلاً مقید به این واژه‌نامه‌ها نبودند. مترجمان کمی مانند جناب جهانبخش هستند که این دقت‌ها را کرده باشند و کسی که این دقت‌ها را کرده است، سزاوار و زیننده بود که واژه‌نامه‌ای هم به این کتاب ضمیمه می‌کرد.

شما این ترجمه را با ترجمه‌های لهوف مقایسه کنید. دقیقاً در ده سال گذشته بیست ترجمه از لهوف سید بن طاووس چاپ شده است؛ البته غیر از آن ترجمه‌هایی که در گذشته بود... در اینجا، مترجم محترم ما ترجمانی و تریبانی را چون شیرو شکر به هم آمیخته و ترجمه‌اش هم زیباست و هم وفادار. من همیشه می‌گویم خوشا مؤلفی که مترجم و مصحح‌اش، جناب جهانبخش باشد. ایشان وقتی را که برای تصحیح یک کتاب یا برای ترجمه یک کتاب صرف می‌کنند، گاهی از وقتی که آن مؤلف گذاشته، بیشتر است. نمی‌دانم شیخ‌بهای کتاب اعتقادات‌ش را که نوشت، چه قدر وقت صرف کرده است؛ اما گمان کنم آن تصحیح اعتقاداتی که آقای جهانبخش ارائه کرده، یک سال از ایشان وقت برده است، یعنی بیش از آن وقتی که خود شیخ‌بهای گذاشته است.

اهالی فرهنگ را در یک تقسیم‌بندی کلی به دو بخش می‌توان تقسیم کرد: بعضی‌ها صحت‌گرا و بعضی‌ها کمال‌گرا هستند. نویسندگان بیشتر کتاب‌هایی که مثلاً بوستان کتاب یا دفتر تبلیغات اسلامی چاپ می‌کند، از نویسندگان صحت‌گرا هستند. نویسندگانی مد نظرشان بوده که کتاب صحیحی بنویسند و به دست خواننده برسانند. اما بعضی‌ها صحت‌گرا نیستند، کمال‌گرا هستند. این افراد کمال‌گرا در تاریخ صد سال اخیر ما معدود بودند. یکی علامه محمد قزوینی بود که این قدر کمال‌گرا بود که نمی‌توانست کتابی بنویسد. یکی سید محمد فرزاد بود. یکی مرحوم مجتبی مینوی بود. یکی امیرحسین یزدگردی بود. یکی الان دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی است. این‌ها نویسندگان کمال‌گرا هستند. این افراد نظرشان این است که افزون بر کار نیک کردن، باید نیک هم کار کنیم. یکی می‌گوید: من کار خوب می‌خواهم بکنم و یک کتاب درباره امام حسین علیه السلام بنویسم. دیگری می‌گوید: هم می‌خواهم کار خوبی انجام دهم و هم می‌خواهم خوب کار کنم. «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» احسان در بسیاری از جوامع روایی ما دو معنا دارد: یکی نیکی کردن و کار نیک کردن؛ دیگری، نیک کار کردن. معنای روایت «قِيمَةُ كُلِّ امْرَأٍ مَا يُحْسِنُهُ» همین است. یا در روایت دیگری این‌گونه بیان شده است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ».

نویسندگان، مترجمان و مصححان کمال‌گرا به این آیات و روایات ملتزم هستند. مبدا کسی بگوید جناب آقای جهانبخش انسان با استعدادی است! اولاً دیگر جوان نیست! از گناه جوانی رست! آقای جهانبخش سخت‌کوش و زحمت‌کشیده است. با استعداد یعنی چه؟! پاستور می‌گفت: نبوغ من در سخت‌کوشی من است. این کتاب

يوم الظف را مى توان با يك كتاب المنجد ترجمه كرد. با كتاب المنجد مى توانست دقيق ترجمه كند. خيلى هم مى خواست دست بالا را بگيرد، با لسان العرب ترجمه مى كرد يا با تاج العروس.

آقاى جهانبخش براى اين ترجمه، به صد و بيست و پنج منبع ارجاع داده است. ده ها كتاب ديگر را هم قطعاً ديده و به آن ها ارجاع نداده است. اين، با استعدادى نيست، اين سخت كوشى است. اين سخت كوشى را ما بايد در ذهن و ضمير داشته باشيم و كار نيك انجام دهيم. آيه شريفه «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» به همين معنا اشاره مى كند؛ يعنى خداوند متعال از ما عمل زياد (اكثراً عملاً) نمى خواهد؛ بلكه كار نيك كردن و نيك كار كردن (أَحْسَنُ عَمَلًا) مى خواهد.

من نمى گويم سمندر باش يا پروانه باش چون به فكر سوختن افتاده اى، جانانه باش!

عنوان كتاب هم درخور توجه است. آقاى جهانبخش يك پاراگراف درباره عنوان كتاب توضيح داده اند؛ اما كاش آن توضيح را نمى دادند و مى گذاشتند هر كس يك برداشتى از اين عنوان بكنند. من يك برداشت ديگرى كردم غير از برداشت كلاسيك آقاى جهانبخش كه روزنامه در متون كلاسيك ما آمده است. من اتفاقاً برداشتى نوگرايانه كردم.

ما در ادبيات، نظريه اى داريم. يك نويسنده روسى اين نظريه را با عنوان «آشنائى زدائى» در انداخته است. اين آشنائى زدائى، يكي از هنرها و شگردهاى نگارش است. آشنائى زدائى چند گونه است. يك گونه اش اين است كه يك كلمه اى را در جايى استفاده كنى كه خلاف انتظار باشد و توجه خواننده را به خودش جلب كند. الان واژه «روزنامه» كه کنار واژه «عاشورا» قرار مى گيرد، چنين حالتى دارد. به ذهن خواننده اين خطور مى كند كه: ما روزنامه را براى چيز ديگرى مى نوشتيم! روزنامه عاشورا چيست؟! ... اين جالب توجه است و به نظر من بهترين عنوان را براى يوم الظف انتخاب کرده است.

دست ميرزاد مى گويم به مؤلف محترم حضرت آية الله نجفى كه از باب «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ» اَوْلَا خود ايشان دال بر خير شد و دست ميرزاد مى گويم به جناب جهانبخش كه چنين ترجمه و تصحيح ارزنده و آموزنده اى را آفريده است.

۳- سخنان استاد جويـا جهانبخش (مترجم كتاب)

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ جَمِيعًا وَرَحْمَةُ اللَّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى جَمِيعِ الْمُتَّبِعِينَ إِلَى الْحُسَيْنِ. بسيار شرمسارم از اين كه در مقامى واقع شده ام كه اين گونه بزرگوارانه و از سر نيكوگمانى و از سر مهتر، بر من آفرين خواندند و من بر جاي نشسته بودم؛ و جز اين كه شرمسارى خودم را در اين مقام ابراز كنم، چاره اى ندارم.

حافظ فرمود:

نام من رفته ست روزى بر لبِ جانان بشهو
أهلِ دل را بوي جان مى آيد از نامم هنوز

من بنده چگونه شكر اين نعمت بگزارم كه بزرگوارانى، عزيزانى، نيكوگمانانى كه عنايت هريك از آنها مايه سرفرازى و سربلندى است براى چون منى، اينگونه به مهردر كارى، بل در كارى كه بنده كرده ام، نظر كرده اند؛ و البته اين بزرگواران، با اين لطفها و عنايتها، بزرگوارى خودشان را به نمايش مى گذارند. ... استاد گرامى، جناب استاد مهدوي راد، استاد گرامى جناب استاد اسفنديارى، جناب آقاى راهدان عزيز كه خودشان اهل قلمند و اهليت مند فن ويرانستارى اند و كاردانند؛ خوب، اين بزرگواران، بنده كمترين را شرمسار اَلطافِ خويش كردند. بسيار بسيار

حَجَلَم دَر بَرَابَرِ اَیْنِ هَمِه مَرَحَمَت و بُزْگَواری. و حالا که سپاس می‌گزارم از این بُزْگواران، فُرَصَت را عَنیَمَت می‌دانم تا سپاس بگزارم از ناشر کتاب و برگزارکنندگان و برآرینندگان این مجلس که لُطْف کردند و به مَهْزاین مجلس را سامان دادند و برآراستند. هَمچُنین شُما گرامیان که وقت گذاشته‌اید و تشریف آورده‌اید و مجلس رونمایی کتاب را به حُضُورِ خود مُزَیِّن داشته‌اید. بویژه بجای می‌دانم سپاس بگزارم از جناب حَجَّةِ اِسلام و اَلْمُسْلِمین آقای قُطْبی به عنوان رَئِیس دَفْتَر تَبْلِیغَات اِصْفَهان؛ نیز دوست دانشمند گرامی، جناب آقای دکتر حمید عطائی نظری، که در باب اِنتِشار این کتاب زَحْمَتها کَشیدند و این کتاب را در سِلْسِلَه "مطالعات ایرانی اسلامی" با پیگیری و دَقَّت و هَمَّت نَشْر دادند؛ و به طور خاص، جناب اُستاد آقای یَدالله جَنَّتی عَزیز، سَرپرست بَخش اِنتِشارات که سابقه اِرادَت مَن بدیشان به سالها پیش از این بازمی‌گردد. از همه این بُزْگواران و شُما اَرجمندان، آنان که نشر این کتاب گِرُوگان مَهْر و کوشائی ایشان است و شُما که قوام این مجلس به حُضُور پُرمهَرتان، از هَمگی بارها و بارها سپاسگزارم؛ و از زُرفای دِل و جان، گرامی و عَزیز می‌دارم قُدوم هَمه سَرورانی را که "دانش و آزادگی و دین و مُرُوت" را گرامی می‌دارند و این مجلس را به قُدوم خود آراسته‌اند.

چون مَجَالِ سُخَن تَنگ است و فُرَصَت اَنَدک، و نمونه‌هایی از بَحْثهای لُزوم دَقَّت در کار تَرْجُمانی و مانَد اینها در سُخَنانِ سُخَنرانان گرامی مَجَالِ طَرَح یافت، چُنین به ذَهَن بَنده می‌رسد که قدری از آنچه در هَمین اَبواب بَیان آن بَر عَهده‌ام نِهاده شده بوده است، یعنی: قدری از سُخَن کُفْتَن در باب این جَوانبِ کِتاب و شیوه تَرْجُمَه به کار بسته شده در آن، بکا هم، و در مُقابِل، این معنی را مَذکور دارم که:

اگر چُنین توفیقی عَظیم برای بَنده حاصِل شد که در این مجلسِ مُحْتَرَم در خِدْمَتِ شُما بُزْگواران و سَرورانی که عَزیزان مَنید باشم، چه آنان که نام بُردیم و چه عَزیزان اَرجمندی که تا این لَحْظَه هَنوز نامِ ایشان بَر زَبانم تَرَفْتِه است. از جُمْلَه برادران بُزْگوار طَباطبائی [فَرزندان دَانِشُورِ عَلامه آیه الله سَید عبد العزیز طَباطبائی] که از قُوم تَشْرِیْف فرما شده و به قُدوم خود مجلس را روشنی افزوده‌اند، ... آری! ... این توفیق و سَعادت که در خِدْمَتِ شُما بُزْگواران باشم، در واقع یَکسَره به بَرکَتِ نام بُنَد و اَرجمندِ اِمام حَسین. عَلَیْهِ السَّلَام. است؛ و اِعْتقادِ جازم دارم که اگر عَنایتی از سَوی سَید الشُّهَداء. عَلَیْهِ السَّلَام. نَبود و اگر مُفْتَضای این نام مُبارک نَبود، هیچگاه چُنین توفیقی نَمی‌یافتَم و چُنین سَرَفَرایی نَصیب مَن بَنده نَمی‌گردید که در خِدْمَتِ شُما باشم.

زَمانی که اُستاد مَهْدوی راد سُخَن می‌راندند، مَن بیگبارة به یاد خاطرهای اُفتادم و به ذَهَنم رَسید تا از زَهْکُندَرانِ خاطرِه، به این بَرکَتِ نام و یاد اَهل بَیت. عَلَیْهِمُ السَّلَام. اِشارَتی کُنم. پَس با اِجازَه، ذِکْر آن خاطرِه را که مَربُوط است به هَمین مَقولَه بَرکَتِ خِدْمَتِ به اَهل بَیت. عَلَیْهِمُ السَّلَام.، بَر دِیگر سُخَنانی که می‌خواستَم در باب مَسائِلِ تَرْجُمانی به عَرَض بَرسانم، مُقَدَّم می‌دارم.

مَن بَنده این اِفْتِخار را داشته‌ام داشتیم که سالها در خِدْمَتِ اُستاد مَهْدوی راد باشم و برای مَجَلَه مُحْتَرَم اَینه پژوهش بَتَفاریق قَلَم بَرْتَم. اَکْثون هم که اَقا زادَه اُستاد، مُدیرِیَتِ داخِلی مَجَلَه را بَر عَهده دارند، غَالِبًا مَراحی می‌کُنم و می‌گویم: مَن کار مَندِ اَقا اِسماعیل مَهْدوی راد! ... راست آنست که اَغلب برای اَینه پژوهش چیزی می‌نویسم و به طَورِ مُستَمِر با هَمه‌هنگی با اَقا اِسماعیل، فَرزَندِ بَرومند اُستاد، مَقالاتی خِدْمَتشان تقدیم می‌کُنم. ... باری، یادم هست که اُستاد مَهْدوی راد، سالها پیش زَمانی با مَن تَلْفُنی تَماس گِرِفْتند و فرمودند که: فُلانی! هر کار در دَست داری کنار بگذاز، که می‌خواهم برای اِمام سَجاد. عَلَیْهِ السَّلَام. کاری بکنی. ... عَرَض کردَم: خوب، این جور که شُما می‌فرمایید آدمی در رودر بایستی می‌ماند! ... حالا این کار چه هست؟ ... فرمودند: کِتابی چاپ شده است که صَحیفَه سَجادیه است با ویرایش و تَحقیقِ اَقا سَید مُحَمَّد جَواد حُسینِی جلالی و مُقَدَّمه مَبسُوط آیه الله اَقا سَید مُحَمَّد حُسینِی حُسینِی جلالی. ما می‌خواهیم این کِتاب در اَینه پژوهش مَعْرِفی بَسُود. اَلآن کِتاب را هَمان طَور که در چاپخانه است، تَجلید نَشْده بَرایت می‌فِرِستَم؛ کِتاب را بخوان و یک نَقْد و مَعْرِفی در باب این کِتاب بنویس. ... خوب، مَن این کار را کردَم و

فی الواقع یک هفته تمام هر کار که داشتیم کنار گذاشتیم و بسرعت این نقد و معرفی را آماده کردیم و کار را انجام دادیم. بحقیقت وقتی استاد نام امام سجاد علیه السلام را آنگونه بر زبان بردند، امثال امر کردیم؛ و جای تحاشی نبود. الغرض، همین مقاله که بدون پیش اندیشی‌ها و با این شتاب نوشته شده بود، دو یا سه جایزه بُرد؛ در حالی که بسیاری از دیگر مقالات بنده بوده و هست که چه بسا در نگارش و پردازششان صرف وقت و اهتمام فراوان هم کرده‌ام ولی چندان دیده هم نشده است!

می‌خواهم عرض کنم: هر وقت که گامی برداشتیم، صحبت از اخلاص و ویژه‌ای هم در این گام برداشتن نمی‌کنم، همین قدر که با علاقه‌مندی گامی برداشتیم، هرگاه در راه عرض‌یرادت به ساحت اهل بیت علیهم السلام قدمی پیش نهاده‌ام، بی‌گفت و گو نتیجه این اقدام و گام برداشتن را دیده‌ام. الان هم که من بنده این افتخار و سرفرازی را یافته‌ام که در خدمت شما گرامیان باشم، از برکات و نتایج همین گام برداشتن است.

درباره کتاب روزنامه عاشورا و ساختار آن سرورائتم سخن گفتند، پس مکرر نمی‌کنم.

درباره نامش هم به قدر کیفیت اشاره شد و نیازی نیست بنده زیاده توضیح بدهم... بله، این کتاب، "نامه روز عاشورا" است. پیشینگان ما، چنان که استاد اسفندیاری اشاره فرمودند، سنتی داشته‌اند و تعبیری. این "روزنامه"، در قالب همان سنت پیشینانی و با همان پشتوانه کلاسیک، «روزنامه» خوانده شده است. پیشینگان ما دفتری و کتابی را که وقایع یک روز، زُخدادهای یک روز، یادداشتهای یک روز، در آن ثبت می‌شد، "روزنامه" می‌نامیدند. این واژه "روزنامه" حتی به زبان عربی هم راه یافته بود؛ و "الروزنامج" و همچنین گاهی "الروزنامجه" در زبان عربی وارد شده است. به تناسب موضوع و محتوای کتاب، مناسب دیدم همین واژه را از میراث پیشینیان وام کنم و در نامیدن این کتاب به کار ببرم و بگویم: «روزنامه عاشورا»؛ یعنی: کتابی که وقایع روز عاشورا را گزارش می‌کند. گمان می‌کنم که از این جهت، بیش و کم، نام بی‌انجام و گویایی هم هست.

کار ترجمه این کتاب، برای من تجربه‌ای بود؛ تجربه توغل و تأملی زمان بر در نصوص کهن مربوط به روز عاشورا.

اجازه می‌خواهم عبارتی را از مرحوم علامه آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی. رضوان الله علیه. خدمتتان بخوانم که در مقدمه خود بر کتاب هم آورده‌ام.

علامه شعرانی می‌فرماید:

«غالباً مقاتل پارسی عبارات عربی را به دلخواه خود تلخیص و تفسیر کرده‌اند و به ترجمه کلمه به کلمه نپرداخته؛ چنان که خواننده را به اصل عربی نیاز است تا حقی معنی مقصود را دریابد...».

این فرمایش مرحوم شعرانی مع الأسف درست است و باز مع الأسف تا روزگار ما نیز همچنان حکمی که ایشان کرده‌اند و داوریی که فرموده‌اند، صادق است، و آن حال، همچنان استمرار یافته است؛ و این، نه فقط در باب نصوص مقاتل، که در واقع در باب عمده نصوص حدیثی ما، قابل طرح و بازگفتنی است. یعنی: جز پاره‌ای از نصوص فقهی ما که به اقتضای تأملات فقیهانه و مستنبطانه مرسوم، فقیهان درباره‌شان توغلهای بسیار کرده‌اند و اقتضاهای واژگان و سیاق‌ها را نیک بررسیده‌اند و حکم فقهی را، و در واقع: حکمی را که می‌توانسته‌اند، از دل نص برکشیده‌اند، از عمده نصوص حدیثی ما، جز ظاهری و سطح و رویه‌ای در مطالعه گرفته نشده، و در غالب عبارات، جز نگاهی سرسری خوان نظر نکرده است. این گرفتاری بزرگی که ما در حیطه مواجهه با میراث مکتوب دینی داریم و آنچه برداشتهای ناکارآمد و نامتوازن، عمده معلول همین‌گونه خوانش‌هاست. دهها و صدها مثال می‌توانم بیاورم از حرفهائی که به عنوان آموزه‌های اسلامی، و نیز به عنوان گزارش‌های اسلامیان در باب وقایع تاریخی، مشهور هم شده است، و اینها، بواقع چیزی نیست جز تجلی سرسری خوانی متون. یک جانب واقع موجود هم این است که

مُتَأَسِّفانه بسیاری از کسانی که با مُتون مُواجهه داشته‌اند، ازین، نیازی به تَوَعُّل ندیده‌اند و نمی‌بینند، نیازی به ژرفنگری و صرف وقت ندیده‌اند و نمی‌بینند. بگذارید با کمال تأسّف ولی حقیقت‌گزارانه این را عرض کنم که: بسیاری از «أهلِ عِلْم» ما، به معنای اصطلاحی‌اش، یعنی: «أهلِ عِلْم» داخلِ گیومه!، اصلاً اعتقاد چندانی به ژرف خواندن و دقیق خواندن نصوص دینی نداشته‌اند و ندانند، و حتی این پَسندِ ناپسندشان را أحياناً مورد تصریح هم قرار داده‌اند! ... در کثیری از کتابهایی که مخصوصاً در حیطه عقاید و فرهنگ و اجتماعیاتِ اسلام نوشته می‌شود، جلوه‌های بسیار بسیار ناگوار این عَدَمِ التّزام به دَقّت و جلوه‌های ناخوش‌سرسری خوانی مُتون را می‌بینیم. ... اِشاراتِ خوبی فرمودند اُستاد اسفندیاری به نام اَلْمُنْجِد و این که بسا کسا که با یک اَلْمُنْجِد چُنین ترجمه‌ها را به پایان می‌برد! ... در حقیقت، یک رویکرد "اَلْمُنْجِد" محور سایه افکنده است بر مُواجهه ما با نصوصِ اسلامی که عَمده نصوص هزار و چهارصدساله یا اندکی جوان‌تر از این‌اند ولی به هر روی بیشترین این نصوص بسیار کهن‌اند. ... واقِعاً برای اهلِ فَن لَطیفه است، "جُک" است، "جُک" بسیار سخیفی هم هست، اگر کسی بگوید: من می‌خواهم با یک فرهنگِ فارسیِ مُعاصر، مثلاً کتابِ شاهنامه‌ی فردوسی را بخوانم. ... شاهنامه‌آثری است که هزارسال پیش از این، تدوین شده است. متنی است هزارساله، با مُختَصّاتِ زبانی و بیانی آن روزگار. ... این که کسی اِدّعا کند با یک فرهنگِ فارسیِ مُعاصر، یا حتی با فرهنگی که لختی‌گرایش تاریخی هم دارد، مثل فرهنگِ عمید، می‌توان شاهنامه را خواند و فُهم کرد، برآستی حرفِ سخیفی است. ... در چُنین مقامی، باید شُروح و ویژه‌متن را دید، فرهنگ‌های ویژه را مورد استفاده قرار داد، واژگانِ متنی مثل شاهنامه را در ابعادِ تاریخی‌شان مَلحوظ کرد، تا بتوان شاهنامه را فُهمید و معنی کرد. ... هَمچُنین است دیوانِ حافظ. هَمچُنین است کُلیاتِ سعدی. و هَمچُنین است هر متنِ کهنی که ما با آن سرو کار می‌یابیم. ... با این احوال، عجیب این است که در حوزه‌های ما، ... گاهی حتی در حدِ درس خارج! ... نه گاهی! که خیلی وقت‌ها حتی در حدِ درس خارج، و مُتَأَسِّفانه حتی در مقامِ منبع و رفیع "افتاء"، براحتی آیات و روایات با کتابی فُهم می‌شود چونان همان اَلْمُنْجِد؛ اَلْمُنْجِدی که فرهنگِ مُعاصرِ عربی است؛ اَلْمُنْجِد فرهنگِ مُعاصری که بر دَسْتِ نَصاری بیروت نوشته شده است، آن هم با اِتجاهاتِ خاص و ... در واقع، چُنین کتابی مُستندِ عالِم و پژوهنده دینی ما قرار می‌گیرد، و این، می‌شود مبنای فُهم ما از آیات و روایات. ... اَلْمُنْجِد البتّه یک مثال است. بحثِ بر سَرِیک شیوه و بر سَرِ سطحِ تگاپویی است که گاه و بیگاه از برای فُهم ظواهرِ نصوص صورت می‌گیرد و برآستی به "شوخی" می‌ماند؛ آن هم "شوخی" به معنای خیلی "بِد" کَلِمه! ... پُشتوانه و قُوع چُنین "شوخی"‌های اَسف‌انگیز، چیزی نیست جز همان عَدَمِ اِحساسِ نیاز به تَوَعُّل در متن. از همین روی هم هست که بَحْث‌های لُغوی عمیق و بَحْث‌های مَثَن‌شناختی دقیق در حُصوصِ نصوصِ روایی و تاریخیِ اسلامی ما، بسیار نادر است.

یک مثال خیلی روشن و روشنگر می‌زنم خدمت شما:

درباره دیوان حافظ کتابی چاپ شده است به نام آیاتِ بحث‌انگیزِ دیوانِ حافظ؛ کتابی قَطور، در بیش از نُهصد صفحه. فراهم آورنده آن، آقای دکتر ابراهیم قیصری است. این کتاب، بیش از پانزده سال پیش چاپ شده است، و با این انبوه مقالات و کتابها که در سالهای اخیر راجع به موضوع این کتاب آیاتِ بحث‌انگیزِ دیوانِ حافظ انتشار یافته است، لابد الآن اگر بخواهند امروزینه‌سازی و بازچاپش کنند، بی‌گمان قریب دو جلد به همان حجم خواهد بود. ... آیاتِ بحث‌انگیزِ دیوانِ حافظ موضوعش چیست؟ ... این کتاب فقط فهرست است؛ راهنماست. یعنی: به شما می‌گوید که بهمان بیتِ حافظ که بر فلان کَلِمه، فلان تعبیر، فلان اِشارت اِشتمال دارد، در این مَجَلّه، در این کتابِ خاص، در این جُشن‌نامه، در این یادنامه، درباره‌اش مقاله نوشته شده، بحث شده، تحقیق شده. بر پایه همین کتابِ آیاتِ بحث‌انگیزِ دیوانِ حافظ و تا زمانِ تدوین این کتاب، گاهی در بابِ یک بیتِ حافظ، شما بالغ برسی مقاله و جُستار و بحث و نقد و نظرِ مکتوب می‌توانید پیدا کنید که فقط در تأمّل در یک کَلِمه یا یک بیت از دیوانِ حافظ نوشته شده است. ... آری، بالغ برسی یا چهل مکتوب فقط ناظر به یک بیت! ... درباره شاهنامه نیز

بیش و کم همین حال هست، و در باب شماری از دیگر متون کهن؛ البته با تفاوتهائی در عدد و رقم.

از این سو بنگرید:

این همه بازار گرم نگارش و نگرش در باب عاشوراء و تاریخ سید الشهداء. علیه السلام. و این همه مجالس باشکوهی که به نام حسین ع. و از برای حسین ع. برمی آرایند، این همه اهِتمامهای گوناگون مردمی که بدین مقوله با اهِمیت می شود. ... با تأسف بسیار، در زای مجموع این اهِتمامهای بی شمار و مجموع این همه کارهایی که می شود. و بیش از اینها هم باید بشود. اگر بخواهید ۱۰۰ مقاله بیابید که هر یک از این مقالات کلاً واژه ای، تعبیری، حدیثی را، از امام حسین علیه السلام. یا درباره امام حسین علیه السلام. بررسی علمی و تحلیلی و انتقادی کرده باشد، ولو آن که هر یک از مقاله ها به یک واژه علی حده و یک گوشه جداگانه پرداخته باشد، بعید می دانم ۱۰۰ تا مقاله جدی بتوانید و بتوانیم پیدا کنیم. ... همین الآن اگر از خود من در این باره بپرسید که: چه مقالات جدی و خواندنی و عمیقی در این زمینه می شناسی؟، مثلاً می گویم: بله، مقاله مرحوم استاد محمد باقر بهبودی درباره حدیث «حسین منی و أنا من حسین»، مقاله ای جدی و خواندنی است. ایشان آنجا توضیح می دهد و مبین می داند که اصلاً این تعبیرهای شعری و شکاری که در تبیین و توضیح مأثورۀ شریفه «حسین منی و أنا من حسین» زیانزد و مرسوم شده است، تعبیری نظیر این که اسلام محمدی الحدوث بود. صلی الله علیه و آله. و حسینی البقاء شد، اینها، جمله ای، اگرچه حرفهای قشنگی است، و در جای خود، حرفهای بسیار دُرستی هم هست، جان کلام این حدیث و مفاد صریح آن نیست، و لو این که شخصیت بزرگی در ادبیات عرب مثل شیخ محمد حسین کاشف الغطاء. رضوان الله تعالی علیه آن را گفته باشد. مرحوم بهبودی مبین می داند که «حسین منی و أنا من حسین» و همچنین نظیر این بیان درباره امیرالمؤمنین علیه السلام: «علی منی و أنا من علی»، این اسلوب بیانی، دقیقاً اِشارتگر است به مفهومی حقوقی که عرب آن را خوب می شناخته؛ مفهوم حقوقی فریبی که در عصر جاهلیت هم بوده و در صدر اسلام هم بوده است؛ و این بیان ناظر به آن مفهوم حقوقی، اِشارت به الزامات خاصی دارد که بر اُمت اِزام می شود از سوی پیامبر. وقتی پیامبر می گوید: «حسین از من است، و من از حسینم»، این بیان، نزد مخاطبان آشنا به آن مفهوم، بار حقوقی و لوازم حقیقی دارد و پیوستگی ویژه و الزام آوری را میان رسول خدا. صلی الله علیه و آله. و امام حسین علیه السلام. به ذهنها اِلقا می کند، نه که آن حضرت صرفاً در مقام تخیل یا تهییج یک جمله خطابی و شعاری و احساسی و مثلاً چیزی مثل شعارهای نماز جمعه در عصر ما فرموده باشد. این جمله، کلیشه شناخته شده ای بوده است و نزد مخاطبان در آن عصر بار حقوقی دارد. ... خوب، این یک مقاله عالمانه که استاد محمد باقر بهبودی. رحمه الله علیه. نوشت و در یادنامه علامه امینی چاپ شده و موجود است؛ هر کس علاقه داشته باشد، می تواند بخواند. ... چند مقاله دیگر از این سنخ می توان معرفی کرد؟ ... متأسفانه نظیر چنین مقالات، بسیار نادر است. اگر ما بواقع این قدر به عاشوراء و به امام حسین و به حدیث اهِتمام داریم و از ولایت صحبت می کنیم و از اهل بیت صحبت می کنیم، چرا فهرست مکتوبات و مقالاتی که آیات بحث انگیز دیوان حافظ را بررسی می کند باید آن قدر سبب باشد ولی در مقابل، ما حتی نتوانیم صد تا مقاله جدی و خواندنی نشان بدهیم که جمله ای به حل مباحثی از کلمات و اِشارات مأثورات مربوط به امام حسین علیه السلام. پرداخته باشند؟ ... این، نشان می دهد که خلأ عظیمی وجود دارد، و این خلأ، عمده مربوط است به همان عدم احساس نیاز به چنین توغلهها؛ که متأسفانه در بین کثیری از «اهل علم» ما مشهود و محسوس است؛ و باید آن را چاره کرد.

می خواستم مثال های متعددی را به عرض شما برسانم. خوف اِطاله کلام هست. لذا برای این که قدری روشن تر شود که چه قدر تأمل و توغّل و زرف بینی در نصوص حدیثی ما و بویژه نصوص عاشورائی که در این مجلس معزز مورد بحث ماست، لازم است، از جمیع مواردی که یادداشت کرده بودم، با اجازه تان فقط به یکی دو موردش اِشاره می کنم؛ یک مورد مضمونی و محتوایی می گویم، و یک مورد لفظی.

اما یک مورد مضمونی و محتوایی. که در همین کتاب روزنامه عاشورا هم اشارت گذرانی به آن کرده‌ام و گمان می‌کنم موردی است قابل‌اعتنا، درباره حضرت ابوالفضل العباس. علیه السلام است:

داستانی هست که همگی شنیده‌ایم. بنا بر این داستان، وقتی حضرت عباس. علیه السلام، در آن هنگامه عطش و مجاهدت، به آب می‌رسند، در زمانی که سخت تشنه هستند، به یاد تشنگی برادرشان امام حسین. علیه السلام می‌افتند و آب را وامی‌نهند و کام تشنه خویش را سیراب نمی‌فرمایند. بسیار خوب؛ این حکایت مشهوری است که از زبان ذاکران و روضه‌خوانان و اهل منبرها شنیده‌ایم. در نصوص کهن موجود در باب حضرت عباس. علیه السلام، تفصیل این مطلب بدین‌گونه، بظاهر موجود نیست؛ و از همین رو، برخی از معاصران ما که گویا تأمل کافی در نصوص نکرده‌اند، گفته‌اند که از این مطلب در منابع قدیم خبری نیست و نوشته‌اند که این مضمون چندان جنبه تاریخی ندارد؛ بالمآل، برخی انگاشته‌اند که این ماجرا، از پرداخته‌های اذهان روضه‌خوان‌هاست. ... می‌خواهم عرض کنم که: اگر نصوص را درست بخوانیم، بروشنی درمی‌یابیم که از قضا این ماجرا، داستانی و افسانه‌ای نیست؛ بلکه جنبه تاریخی و ریشه قدیم دارد! ... اشارت بدین واقعه، در شعر مشهوری که بسیاری از روضه‌خوان‌ها را از بردارندش، آمده است، ولی گاه سرسری خوانی‌ها به ما اجازه نداده است که ای بسا در آن و غیر آن دقت کنیم و بنگریم چه مطلبی گجا آمده است و از چه نثر و از چه نظمی چه چیزی مستفاد می‌شود. من شعر را محض یادآوری می‌خوانم:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكِّىَ عَلَيْهِ فَتَى أَبْكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَاءِ
أَخُوهُ وَ ابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُصْرَجِ بِالذَّمَاءِ
وَ مَنْ وَاسَاهُ لَا يُثْنِيهِ شَيْءٌ وَ جَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءِ

یعنی:

"سزاوارترین مردمان به آن که بروی بگریند، جوانی است که دیده حسین [علیه السلام] را در کربلا سرشکبار کرد: برادرش و پور پدرش، علی؛ [یعنی:] ابوالفضل، آن به خون خویش گلگون! همو که خاطر حسین [علیه السلام] را تسلی می‌بخشید و چیزی پشتش را خم نمی‌توانست کرد. همو که با همه تشنگی آب را نثار حسین کرد!"

عنايت بفرمایید که چه می‌گوید: "و جَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءِ" ... آری، ابوالفضل که با همه تشنگی آب را نثار حسین کرد!

مفاد این شعرواضح است و پیداست به یک چنان واقعه‌ای اشارت دارد. البته جزئیات واقعه بر ما معلوم نیست و دست کم در این سند نیامده است؛ اما این شعر پیدا می‌کند که یک چنان واقعه‌ای مد نظر بوده است.

آکنون باید پرسید: این شعر از کیست؟ ... مثلاً آیا از سید بحر العلوم است که از علمای بزرگ ولی نسبتاً متأخر ماست (متوفای ۱۲۱۲ هـ.ق.)؟ ... یا مثلاً از سید مرتضای هزارسال پیش ماست؟ ... خیر! این سند خیلی قدیم‌تر از این حرف‌هاست! ... سراینده این شعر، "فضل بن محمد بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی" است. یعنی: خود حضرت عباس. علیه السلام. پسری داشته است به نام عبیدالله، و او پسری داشته است به نام حسن، و او پسری داشته است به نام محمد، و او پسری داشته است به نام فضل. این فضل است که در سروده خود به آن فداکاری جدی امجدش اشارت می‌کند. ... یعنی: قبل از غیبت امام زمان. علیه السلام. و پیش از تدوین کتب اربعه و ...، یکی از احفاد خود حضرت عباس. علیه السلام، یکی از نوادگان خود حضرت عباس. علیه السلام، در زمان حضور ائمه طاهرين. علیهم السلام، چنین سخنی گفته است. ... گوینده هم یک ناقل و راوی عادی نیست. کسی است که بالطبع اخبار خانواده اش به او رسیده است. بالطبع می‌داند پدر بزرگش چه کارها کرده و چه ماجراها داشته است. ... وقتی چنین شخصی از حضرت عباس. سلام الله علیه. سخن می‌گوید، و می‌گوید: "و جَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءِ"،

أَبُو الْفَضْلِ بِأَهْمَةِ تَشْنُغِي أَبِ رِثَارِ حُسَيْنِ كَرْد، سُخْنَش، سَنَدِ تَارِيخِي بَسِيَار مُهْمِي اسْت؛ سَنَدِي كِه دَر مَانَدِ اَيْن مَسَائِل، وَاضِح تَرُو كَهْنُ تَرَا زَان، آسان به دَسْت نَمِي اُفْتَد. اَيْن سَنَد، هَم از تَارِيخِ طَبْرِي قَدِيم تَرَا سْت وَ هَم از كِتَابِ مَقَاتِلِ الظَّالِمِينَ أَبُو الْفَرَجِ اِصْفَهَانِي. هَم از حَيْثِ زَمَان به خُودِ وَاقِعَه نَزْدِيك اسْت، وَ هَم از جِهَتِ اِرْتِبَاطِ أَشْخَاصِ وَ كَسَان؛ وَ به مَن وَ شُما نِشَان مِي دَهْد كِه: بَلَه، يَك هَم چُنِين مَاجِرَائِي اسْت كِه گَزَارَشِ تَفْصِيلِي اِش به دَسْتِ مَ تَرَسِيدَه، وَلِي أَصْلِ مَطْلَبِ دَر رُوزگَارَانِ بَسِيَار دُور هَم مَعْلُوم بُوْدَه اسْت. اَيْن سَنَدِ بُوْضُوحِ نِشَان مِي دَهْد كِه اَنچَه دَر بَعْضِي از كُتُبِ مُتَأَخَّرِ وَ بَرخي از نَقْلِ هَايِ مُتَأَخَّرِ آمَدَه اسْت، وَ مَما مِي شَتُويِم، چَه ريشَه كَهْنِي دَازد وَ خَبْرِي نِيسْت كِه بَتَوان بِي اِعْتِنَا از كِنَارَشِ گُذَشت.

اين يك نمونه مضمونی و محتوایی بود كه عرض كردم.

يك مثال لفظی و لغوی هم عرض كنم كه مثال نسبتاً ساده‌ای است. و امیدوارم از وقتِ مُعَيَّن شده براي سُخْن، پُر تَجَاوُز نَكُنَم.

أَمَّا مِثَالِ سَادَه لَفْظِي:

جُزْءِ رَجْرَهَائِي كِه از هِنگامَه عاشوراء نَقْل مِي شُود، رَجْرِي اسْت كِه از حَضْرَتِ "عَلِيِّ أَكْبَر". عَلَيَّهِ السَّلَام. مَنقُول اسْت، يا اَن گونه كِه سَلِيقَه مَن بِنْدَه اسْت. يا دُرُسْت تَر بَگوِيَم: بَر دَاشْتِ مَن اسْت وَ دَر اَيْن كِتَابِ نِيز چُنِين مِي گُويِم : "از "عَلِيِّ مِهِين" ... اينجا اِجَازَت مِي خِواَهَم تا بَيْنِ اَلْهَالِئِينَ وَ دَر مِياَنِ كِمانَكَان، مَطْلَبِي را به عَرَضِ بَرَسَانِم: "عَلِيِّ أَكْبَر" نَمِي گُويِم وَ "عَلِيِّ مِهِين" مِي گُويِم. "عَلِيِّ أَصْغَر" نَمِي گُويِم وَ "عَلِيِّ كِهِين" مِي گُويِم. ... چَرَا؟ ... چُون اَيْن "أَكْبَر" وَ "أَصْغَر" جُزْءِ اسْم كِه نِيسْت. اَيْن "أَكْبَر" وَ "أَصْغَر"، دَر وَاقِع، وَصَف اسْت. يَعْنِي: اِمَامِ حُسَيْنِ. عَلَيَّهِ السَّلَام. فَرَزَنْدِي به نَامِ عَلِي دَازد كِه مِهْتَر اسْت وَ فَرَزَنْدِ دِيجَرِي به نَامِ عَلِي دَازد كِه كِهْتَر اسْت. عَلِيِّ أَكْبَرِ هَمَانِ عَلِيِّ مِهِين اسْت دَر وَاقِع؛ كَمَا اَيْن كِه عَلِيِّ أَصْغَرِ را طَبْعاً مِي گُويِم: عَلِيِّ كِهِين. اَيْن "أَكْبَر" وَ "أَصْغَر" دَر تَدَاوُلِ فَارسِي زَبانان جُزْءِ نَام شُدَه اسْت. ... اَلْعَرَض، عَرَض مِي كُنَم: عَلِيِّ أَكْبَرِ مَشْهُورِ را "عَلِيِّ مِهِين" مِي گُويِم. ... بَارِي، رَجْرِي مَنقُول اسْت از اَيْن شَهيدِ بُرْزُگوار؛ از اَيْن قَران:

اَلْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ
وَ اَللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا نُفَارِقُ جُمُوعَكُمْ اَوْ تُعَمَدُ الْبَوَارِقُ

بَسِيَار خُوب؛ «اَلْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ»؛ يَعْنِي: حَقَائِقِ جَنگِ هويدا شُدَه؛ يا: جَنگِ باعِثِ شُدَه اسْت كِه پَرْدَه از رُويِ حَقَائِقِ به يَك سَوسُود. پَس از اَن: «وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ». يَعْنِي چَه كِه "مَصَادِق" هويدا وَ اَشْكارِ گَرْدِيدَه اسْت؟ ... مَن دَر بَسِيَارِي از تَرَجْمَه هَا نِگَاه كَرْدَه اَم. سُخْنانِ گوناگوني گُفْتَه اِنْد. گُفْتَه اِنْد: "راستي" ها هويدا شُدَه، گُواهي" ها هويدا شُدَه، "مِصْداق" ها هويدا شُدَه، ... دَر حَالِي كِه أَصْلًا بَحْثِ "مِصْداق" وَ مَفْهُومِ نِيسْت! ... "مِصْداق" چِيزِ دِيجَرِي اسْت. ... فَفَقَط كَافِي اسْت كِتَابِ لُغَتِ را بَگُشايِيَم وَ لو هَمَانِ ال □ مَن □ جِدْ مُتَأَخَّرِ مَسِيحِي نَويِسِ غَيْرِ مُعْتَدِبَه دَر مُطَالَعَاتِ اِسْلامِي را؛ ... آري، وَ لو هَمَانِ ال □ مَن □ جِدْ؛ ... وَلِي اِگَر كُتُبِ لُغَتِ را بَگُشايِيَم، لِسَانُ ال □ عَرَبِ را بِنِيسِم، تاجِ ال □ عَرُوسِ را بِنِيسِم، دَر خِواهيِم يَافْت كِه واژه "مِصْدَق" يَكِي از مَعْنايِ اِش، كُوشائِي وَ سَخْتِ كُوشِي وَ دِلاوَرِي اسْت، وَ اينجا، هَمِين مَعْنِي مُورِدِ نَظَرِ اسْت. «وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ» يَعْنِي: «وَ از پي اَن دِلاوَرِي ها اَشْكارِ گَرْدِيد.»

اِگَر دَقَّتْ كُنِيسِمْ وَ دَر بَسِيَارِي جَها كِه عِبَارَاتِي را دَر نِصُوصِ قَدِيم مِي خِوايِم، دَر نِصُوصِ گوناگونِ اِسْلامِي مِي خِوايِم، حَتّٰى دَر خُودِ قُرْآنِ كَرِيم مِي خِوايِم، هَر اَيْنَه، اِگَر به واژگانِ رُزْفِ تَر بِنِگَرِيَم، اِگَر به مُقْتَضِيَاتِ مَتْنِ تَوَجُّه كُنِيسِمْ وَ به اَنچَه مَتْنِ پَرُوهِي عِلْمِي اِلْزام مِي كُنَدِ مُلْتَزِمِ شُويِم، اِگَر به هَمَانِ چِيزِي كِه دَر رُوزگارِ خُودِ مَانِ عُرْفِ مَتْنِ پَرُوهِي اسْت مُلْتَزِمِ باشِيَم، اَن وَ قَتِ مُتَوَجُّه خِواهيِم شُد كِه اَيْن مُتُونِ را بَسِيَارِ مُتَفَاوِتِ از اَنچَه تا به حَالِ دَر مِي يَافْتَه اِيَم دَر خِواهيِم يَافْت وَ بَرُوشِنِي خِواهيِم دِيد كِه تَعابِيرِ وَ عِبَارَاتِ اَيْن مُتُونِ چَه جَلُوه اِي وَ چَه شَفَافِيَّتِي دَازد وَ گُوهَرِ مَعْنِي با چَه وَضُوحِي

از یس آلفاظ هویدا می‌گردد. گویی پرده‌ای از غبار از روی این نصوص کنار می‌رود. آن وقت، خود این نصوص درخشان تر و پر جلوه‌تر، ما را در بهتر خواندن و بهتر فهم کردن یاری می‌کنند. متن روشن‌تر و شفاف‌تری می‌بینیم و از هگدَر آن به استنباط‌های روشن‌تر و روشن‌گری دست می‌یابیم.

بی‌تعارف، این، وظیفه ماست. وظیفه ابتدایی ماست، بویژه ما حوزویان، که با نصوص کتاب و سنت و مؤلفات سلف صالح چنین برخوردی کنیم؛ و البته متأتفانه چنین شیوه‌ای غالباً مغفول و مهجور است.

... آنچه عرض کردم، این مثال‌ها که آوردم و این چیزها که گفتم، این را خواهش می‌کنم عنایت بفرمایید. نقد "من" بر "دیگران" نبود؛ بل که نقد "ما" بود بر "ما". یعنی: بنده خودم همین گرفتاری‌ها را بیش و کم دارم. به امثال همین ایملاتان مبتلایم. تا آخرین باری که این کتاب نه چندان حجیم را بازخوانی کردم، نظائر همین لغزش‌ها و اخطاها را در کار خود دیده و از خودم غلطها گرفته‌ام. دیگران هم بی‌تردید ملاحظاتی خواهند داشت. بحمد الله، استاد مهدوی راد چنان که در سخنانشان اشاراتی فرمودند، کتاب را بتفصیل دیده و بررسی کرده‌اند. الان حتماً مواردی هست که استاد مهدوی راد یادداشت کرده‌اند. لابد زمانی این یادداشتها در مقاله‌ای، مکتوبی، عرضه خواهد شد و بنده استفادۀ خواهم کرد. استاد اسفندیاری، مواردی را یادداشت کرده‌اند، ملاحظاتی را با بزرگواری تمام مکتوب فرموده‌اند که به من لطف کردند و حتماً از آراء جناب ایشان بهره‌ها خواهم برد. بی‌گمان نظائر چنان لغزش‌ها و چنان کوتاهی‌ها از بنده سرزده است و سر خواهد زد. فی الواقع، عالم متن پژوهی یک چنین عالمی است. همه ما در آن می‌لغزیم. باید دست به دست هم بدهیم و نقایص را برطرف کنیم و ناهمواری‌ها را هموار سازیم و گره‌ها را بگشاییم، تا این متون، به مدد شاهدیافتن‌ها، به مدد تتبع کردن‌ها در منابع، و مانند اینها و مانند اینها، واضح‌تر و روشن‌تر و بی‌غبارتر گردد.

صمیمانه از حُسنِ اِضغَاءِ شما گرامیان سپاسگزارم؛ از همه بانیان و مشارکان در مجلس باز خاضعانه سپاسگزاری می‌کنم.

عُمَرِ كُوتَاهِ سُخَنِ مَنْ دَرِ اَیْنِ مَجْلِيسِ بِه سَر آمد؛ عُمَرِ شُما در اباد! ... وَ صَلَّى اللهُ عَلَی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ!

۴- سخنان آیه الله شیخ هادی نجفی (نویسنده کتاب **یوم الطفّ مقتل الإمام ابی عبدالله الحسین - علیه السلام**)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به این دلیل پذیرفتم صحبت کنم که فقط تشکر کنم؛ هم از عزیزانی که به ما افتخار دادند و از صبح تاکنون به این مجلس تشریف آوردند. در رأس همه رئیس‌العلمای اصفهان و شیخ‌العلماء حضرت آیت الله آقای حاج سید مرتضی مستجاب‌الدعواتی معروف به مستجابی (مد ظله العالی) و عزیزانی که از قم لطف فرمودند: استاد بزرگ آقای دکتر مهدوی راد و حضرت استاد اسفندیاری عزیز و آیت‌الله‌زادگان محقق آقای سید عبدالعزیز طباطبایی. قدس سره. که هر دو بزرگوار از شخصیت‌های علمی معاصر ما هستند و افتخار دادند و در مجلس حضور پیدا کردند. و هم از بقیه سروران و دوستانی که در نشر و چاپ کتاب به ما کمک کردند: دانشمند معظم و محقق بی‌بدیل و فرزانه جناب آقای جویا جهانبخش. حفظه الله تعالی، آقای قطبی (رئیس دفتر تبلیغات)، آقای جنئی، آقای دکتر عطائی و... خلاصه، من فقط آمدم که از همه تشکر کنم.

تاکنون من و آقای جهانبخش در انتشار سه کتاب با هم همکاری داشته‌ایم: اولی، «اندوخته خداوند» بود که من چهل حدیث درباره امام زمان (عج) نوشتم و به آقای جهانبخش پیشنهاد ترجمه دادم، ایشان ترجمه کردند و منتشر شد. دومی، چهل حدیث از امیرالمؤمنین بود که ایشان اسمش را گذاشتند: «از چشمه خورشید». سومی را آقای

جهان بخش به من پیشنهاد دادند؛ یک روز آمدند و گفتند: من می‌خواهم کتاب «یوم الطف» را ترجمه کنم. گفتم: اهلاً و سهلاً.

به قول استاد اسفندیاری، خوشا به حال مؤلفی که آقای جهان بخش کتابش را ترجمه کند؛ چون هم متن کتاب را برایش تصحیح می‌کند و هم آن را ترجمه می‌کند. وقتی ترجمه‌ی ایشان را می‌خواندم، تازه می‌فهمیدم که خودم چه نوشته‌ام! یعنی بعضی وقت‌ها کار ما و آقای جهان بخش چنین است. همان‌طور که استاد مهدوی‌راد فرمودند: ترجمه آقای جهان بخش یک ترجمه فاخر است و ای کاش. همان‌طور که استاد اسفندیاری هم گفتند. فهرست معادل‌های عربی - فارسی نیز به آن می‌افزودند. حتی بعضی از دوستان می‌گویند که این کتاب به فهرست فارسی - فارسی هم نیاز دارد؛ چون درک معنای بعضی از لغات فارسی متن هم برایشان دشوار است.

هنگامی که این کتاب را نوشتم، یک طبله کم سن و سال بودم. کار نوشتن کتاب تقریباً دو سال طول کشید. تاریخ ختم تألیف کتاب ۲۷ محرم الحرام سال ۱۴۱۲ق است، یعنی دقیقاً ۲۸ سال پیش. ذی‌الحجه سال ۱۴۱۳ق در ۲۰۰۰ نسخه، کتاب منتشر شد. آن موقع هم، مثل همین الآن، شمارگان کتاب‌ها کم بود؛ هزار تا دوهزار جلد چاپ می‌شد.

این کتاب، جزء آخرین کارهایی بود که من با دست خودم به محقق بزرگ، مرحوم آیت‌الله سید عبدالعزیز طباطبایی هدیه دادم. آقای طباطبایی این کار را دیدند و گفتند: خوب، یک عنوان دیگر به مستدرک ذریعه اضافه شد. ایشان سه تا از کارهای من را دیدند: یکی، «اربعون حدیثا» بود؛ دیگری، ولایت و امامت (به زبان فارسی)؛ و سومی، یوم الطف. بعضی وقت‌ها که این کارها را می‌دیدند، می‌گفتند: «تواز خوب جایی شروع می‌کنی، یعنی انگشت روی موضوعاتی می‌گذاری که باید بگذاری». بدین نحو مرا تشویق می‌کردند. رحمت و رضوان الهی بر او باد.

نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است که کتاب «یوم الطف» عربی نوشته من است و این کتاب «روزنامه عاشورا» قطعاً کار آقای جهان بخش است نه کار بنده. ایشان کتاب را تصحیح هم کرده‌اند و ای کاش اعراب‌گذاری کتاب را تکمیل کنند تا مجدداً متن عربی را با اعراب و با تصحیح ایشان چاپ کنیم. البته این بار متن عربی را به دوستان عتبه عباسیه در کربلا (که در مجلس هم حاضر هستند) می‌دهیم تا به صورت مشکول و معرب منتشر کنند. ان شاء الله. البته اگر آقای جهان بخش موافقت کنند یا کار را در اختیار بگذارند، ولی به نظر من زحمت تتمه کار را هم خودشان بکشند.

اما درباره اینکه چرا این کتاب نوشته شد، باید خاطره‌ای را بازگو کنم: ۲۸ سال پیش، من بیمار شدم. ابتدا گمان می‌کردم سرماخوردگی ساده‌ای است و زود برطرف می‌شود. تب شدیدی داشتم؛ سه درجه یا شاید هم بیشتر. بیماری طول کشید. به پزشک مراجعه کردم؛ بهبودی حاصل نشد. مراجعه به پزشک دوم هم نتیجه نداد. بیماری با آن تب شدید نزدیک به یک هفته طول کشید. پدرم پسرعمویی داشت؛ مرحوم دکتر شاهین نجفی. متخصص قلب و داخلی بود. پدرم با ایشان تماس گرفت و ایشان به عیادت من آمد. وقتی که درباره احوال من گزارش دادند، گفت: اگر تا یک یا دو روز دیگر تبش پایین نیاید، احتمالاً به تب مالت مبتلا شده‌است. در آن روزگار (۳۰ سال پیش)، می‌گفت: اگر تب مالت باشد، باید ببریدش به بیمارستان تا آب نخاعش را بکشند و آزمایش کنند. گفتم: آب نخاع را چه جوری می‌کشند؟ گفت: یکی از این سرنگ‌هایی را که به گاوها می‌زند باید در نخاع شما فرو ببرند و آب نخاع را بکشند و اگر کسی که این کار را انجام می‌دهد ماهر نباشد، ممکن است نخاع قطع شود و تا آخر عمر فلج شوی.

آقای دکتر رفت. به یاد دارم که در بستر بیماری، جای سرو پایم را عوض کردم؛ یعنی پشتی را گذاشتم آن طرف تشک و همین‌طور که خوابیده بودم رو کردم به کربلای اباعبدالله الحسین (ع) و گفتم: آقا اگر قرار است بروم، چاره‌ای نیست که اجل رسیده است، اما اگر قرار است بمانم، با شما عهدی می‌بندم: اگر شما مرا شفا بدهید، متعهد می‌شوم که

۱. متن عربی یوم الطف در محرم الحرام ۱۴۴۱ در کربلای معلا توسط منشورات عتبه عباسیه مجدداً به طبع رسید.

برای شما یک مقتل بنویسم. کمتر از ۲۴ ساعت بعد از این قول و قرار با اباعبدالله الحسین (ع)، تب و بیماری رفع شد؛ یعنی نه به بیمارستان رفتم و نه آب نخامم را گرفتند. تبی که سه درجه بود و شاید یک هفته قطع نشده بود، برطرف شد. حالا در این فکر بودم که چه کار کنم. من با امام حسین عهد بستم که مرا شفا بدهد تا برایش مقتل بنویسم. درباره نوشتن مقتل واری کردم، دیدیم که عجب! چه قراری با امام حسین (ع) گذاشته‌ام! این داستان داستانی نیست که سفره‌اش به راحتی جمع بشود؛ یعنی مجلداتی را در برمی‌گیرد، درحالی که من فقط یک بچه طلبه هستم. از یک طرف درس هست و از طرف دیگر، قرارم با امام حسین (ع). با خود گفتم: اگر با حسین (ع) قراری می‌گذاری باید به آن وفا کنی. خلاصه، مدتی درگیر بودم که چه کنم. آخر الامر به خود گفتم: من به آقا گفتم یک مقتل، بیش از اینکه نگفتم و اگر من شرح همان روز عاشورا را بنویسم، این مقتل، صادق است؛ یعنی از شرح حوادث قبل شروع نکنم و همان یک روز را بنویسم. بدین ترتیب، کار را کوچک کردم. گفتم: خیلی خوب، فقط همین یک روز را می‌نویسم و طبق عهد، به اباعبدالله (ع) تقدیم می‌کنم و می‌گویم: آقا ببخشید، من بچه طلبه‌ام و درس و بحث و مشق دارم.

شروع کردم از روز عاشورا؛ از اذان صبح عاشورا که این واقعه شروع شده تا غروب آفتاب عاشورا که کار جنگ نابرابر کربلا تمام شده است را نوشتم. لذا کار، گزارش یک روز از حیات حسین (ع) است. داستان زندگی امام حسین (ع)، قبل از آن روز بسیار مفصل است و بعد از روز عاشورا هم قصه کربلا استمرار می‌یابد؛ یعنی این کتاب را باید فقط یک برگ از داستان امام (ع) بدانید.

البته به لطف دوستان، آقای اسفندیاری مهرپروری کردند و این کتاب را جزو صد کتاب مهم درباره امام حسین (ع) در شمار آوردند و استاد جهان بخش هم لطف کردند و آن را ترجمه کردند، و بعد از سالیان دراز! گمان کنم حدود دوازده سال طول کشید تا آقای جهان بخش این کتاب را ترجمه کردند و امسال چاپ و منتشر شد. من کم‌کم داشتم در وصیت‌نامه‌ام به فرزندم می‌نوشتم که بچه جان، اگر من از دنیا رفتم و این کتاب چاپ شد، دو جلد از آن را روی قبر من بگذار تا من همان جا ببینم، تا اینکه خدا خواست و بالاخره بعد از هفده سال آقای جهان بخش کتاب را ترجمه کردند. از همه دوستان سپاسگزارم، مخصوصاً از آقای دکتر حمید عطائی نظری که این سال‌های اخیر ایشان پیگیر کار ترجمه کتاب شدند. آقای جهان بخش کتاب را حروف چینی هم کرده بود، تاریخ مقدمه ترجمه را نگاه کنید: زمستان سال ۱۳۹۲ ش؛ یعنی از سال ۹۲ تا حالا کارهای کتاب تمام شده و پنج سال است آقای جهان بخش مشغول رفع نواقص بوده‌اند. ایراداتی که البته به نظر خودشان نقص است. بالاخره با زیرکی و پیگیری آقای دکتر عطائی نظری کار از دست آقای جهان بخش گرفته شد و در غروب شب هشتم محرم امسال کتاب به چاپ رسید؛ همان طور که نگارشش هم ۲۸ سال پیش، در ماه محرم تمام شده بود. چند کتاب دیگر هم نزد آقای جهان بخش دارم که نمی‌دانم عمرم کفاف می‌دهد انتشار آن‌ها را ببینم یا اینکه باید برای آن‌ها هم وصیت بگذارم.

از شما سروران گرامی متشکرم که لطف کردید و تشریف آوردید و مجلس رونمایی از این کتاب را منور فرمودید. همه این الطاف را از برکت مولا و آقایان اباعبدالله حسین (ع) می‌دانم. نام حسین (ع) بر سر هر کاری برده شود، آن کار برکت پیدا می‌کند. نام حسین (ع)، اکسیری است که همه مس‌ها را در عالم وجود به طلا تبدیل می‌کند؛ و صلی الله علی محمد و آله.